

دوفصلنامه «پژوهش‌های نوین در آموزه‌های قرآن و سنت»
سال دوم، شماره دوم - پائیز و زمستان ۱۳۹۷؛ صص ۱۲۸-۱۰۷

گستره روش اکتشافی انبیاء برای انتقال مفاهیم دینی در قرآن و عهدین

عباس یوسفی تازه کندی^۱

مرتضی سازجینی^۲

سلیم پهلوسای^۳

(تاریخ دریافت: ۹۷/۸/۲۲؛ تاریخ پذیرش: ۹۷/۷/۱۷)

چکیده

روش اکتشافی یکی از روش‌های آموزش و انتقال مفاهیم است، که یادگیرنده را محور آموزش قرار داده و ذهن وی را فعال می‌کند، تا مطالب و حقایق را بهتر درک کند. این پژوهش بر آن است تا روش اکتشافی انبیاء در تعلیم مفاهیم دینی را در قرآن و کتب مقدس مورد بررسی قرار دهد. در روش اکتشافی تعلیم انبیاء، موقعیت و شرایطی فراهم می‌شود تا مخاطبان انبیاء، خود از طریق آزمایش به پژوهش بپردازند و جواب مسئله را کشف کنند. و به حقیقت دست یابند. گستره این پژوهش شامل موضوعاتی مانند: نفی بت پرستی، نفی الوهیت از غیر خداوند، اثبات معاد، نفی ربوبیت از غیر خداوند، اثبات توحید و معاد است. در این پژوهش هر یک از موضوعات فوق ابتدا از منظر قرآن و سپس کتب مقدس (کتب رسمی و غیر رسمی، آپوکریفا) مورد بررسی قرار گرفت، و روش اکتشافی و شیوه انتقال مفاهیم دینی در آن بیان خواهد شد. در این روش انبیاء عملاً با به کار بردن مقدمات، افعال و حرکات درباره مفهومی، پیام آن را به افراد منتقل می‌کنند. و آن را به صورت عملی در معرض مخاطبان قرار می‌دهند. این شیوه یکی از روش‌های مفید برای انتقال عمیق و مؤثر مفاهیم دینی است.

واژگان کلیدی: قرآن، کتب مقدس، تبلیغ، تعلیم و تربیت.

^۱ استادیار و عضو هیئت علمی دانشکده علوم قرآنی زابل Auosefi6@gmail.com

^۲ دانشجوی دکتری و مدرس دانشکده علوم قرآنی زابل Mortaza.1370@chmail.ir

^۳ دانشجوی کارشناسی ارشد دانشکده علوم قرآنی زابل. palosiy126@gmail.com

۱. مقدمه

مجموعه پیشرفت‌هایی که از آغاز خلقت نصیب انسان شده است؛ در نتیجه تلاش برای درک راز و رمز خلقت و کشف حقایق عالم وجود بوده که خداوند متعال در فطرت انسان به ودیعت گذاشته است. آنچه که انسان خود در اثر تجربه، تلاش و تحقیق کسب می‌کند، بهتر و عمیق‌تر در ذهن و روحش جای می‌گیرد. روش اکتشافی یکی از روش‌های آموزش و انتقال مفاهیم است، که یادگیرنده را محور آموزش قرار داده و ذهن وی را فعال می‌کند، تا مطالب و حقایق مورد بحث را بهتر درک کند. این روش در علوم تجربی و دیگر علوم مرتبط با آن به کار برده می‌شود.

این روش تعلیمی انبیاء در قرآن و کتب مقدس بیان شده است. در این روش، انبیاء مفاهیم دینی از جمله نفی بت پرستی، نفی الوهیت از غیر خداوند، اثبات معاد، نفی ربوبیت غیر خدا، اثبات توحید و معاد را برای مخاطبان نشان بیان می‌کنند.

اهمیت این روش بر هیچ محقق منصفی پوشیده نیست. به همین دلیل است که انبیاء الهی برای انتقال مفاهیم روح بخش و حیاتی زندگی و سعادت بشر از چنین روش‌هایی بهره جسته‌اند. در واقع مخاطبان حقیقت طلب و منصف به محض دیدن چنین روش‌ها و استدلال‌هایی، بدون درنگ خواستار حقیقت هستند. اما در مقابل افراد لجوج و معاند با وجود روشن شدن مسئله برای آنها، از پذیرش حقیقت سر پیچی می‌کردند. این روش امروزه هم در آموزش و تعلیم نقش مهمی دارد و بسیاری از معلمان و مدرسان برجسته برای تفهیم مطالب به شاگردانشان از این روش استفاده می‌کنند.

پیشینه این روش تعلیم، از زمان خلقت انسان همواره مورد توجه بوده است و نمونه بارز آن انبیاء الهی بودند. اما پژوهش‌ها و تحقیقاتی که در این زمینه نگاشته شده اندک است. از نمونه‌های بارز این تفاسیرها، تفسیرالمیزان است. این پژوهش بر آن است به بررسی، روش اکتشافی تعلیم انبیاء در قرآن و عهدین پرداخته و با روش توصیفی - تحلیلی و با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای روش اکتشافی تعلیم مفاهیم دینی انبیاء در قرآن و کتب مقدس را بررسی و بیان نماید.

۲. مفهوم‌شناسی

۲-۱. اکتشاف

واژه اکتشاف از ریشه کَشَفَ بر وزن فَعَلَ، و از باب افتعال است و به معنی آشکار ساختن و پیدا کردن و کشف کردن است. (ابن منظور، محمدبن مکرّم، ج ۲، ص ۲۳۱) همچنین به معنی پی بردن

به چیزی که پیش از آن مجهول بوده و یا چیزی که مفهوم آن دچار ابهام بوده است، آمده است. (ابن فارس، احمد، ج ۲ ص ۱۳۳) این واژه در اصطلاح به معنی واضح شدن حقیقت یک موضوع و قابل تعلیم و تفهیم بودن آن است. (سیف، ص ۳۹۰)

این روش یکی از انواع روش‌های اساسی یادگیری است که با عنوان‌های دیگری همچون «آموزش اکتشافی» و «آموزش پژوهشگری» نیز شناخته شده است. این روش که در حقیقت می‌توان آن را روش آموزش برای یادگیری اکتشافی نامید، به طور عمده بر فرض‌های نظریه سازندگی یا ساختن‌گرایی استوار است. که طبق آن، یادگیرنده خود کشف‌کننده و سازنده دانش است. همچنین بیان رویکردی جدید در آموزش است که از طریق آن یادگیرندگان تشویق می‌شوند، تا با محیط خود به تعامل بپردازند، یعنی در آن به کاوشگری و دستکاری اشیاء، دست و پنجه نرم کردن با سؤالات، یا انجام آزمایش اقدام کنند و در نتیجه، به فهم یک موضوع برسند. (ر.ک؛ سیف، همان، ص ۳۹۷)

فواید دیگری برای این روش بیان شده که عبارت است از: قابل فهم تر شدن مسئله مورد بحث، کاهش میزان فراموشی، درک شهودی آموزش‌ها، کاملتر شدن شیوه تفکر و تقویت انگیزه یادگیرندگان. (ر.ک؛ فردریک، رابرت، ج ۱، ص ۲۵۳)

این روش یکی از بهترین روش‌های آموزش برای انتقال مفاهیم، و درک حقایق و تقویت انگیزه فهم یادگیرنده است. در این روش شخص یاد دهنده در بطن ماجرا قرار می‌گیرد. تا مخاطب خویش را اقناع کند.

با توجه به فواید بیان شده برای این روش تعلیم، می‌توان از این روش در آموزش و پرورش و دیگر ارگان‌هایی که نیاز به ارتباط متقابل با مخاطب دارد و مفید و سودمند است، استفاده کرد

۲-۲- کتب مقدس

شامل کلیه کتاب‌های رسمی (تورات و اناجیل) و غیر رسمی یهودیان و مسیحیان و کتاب‌های آپوکریفا می‌شود.

۳. روش‌های تبلیغ انبیاء

در ابتدا روش‌ها و شیوه تبلیغ انبیاء را با توجه به آیه قرآن مورد بررسی قرار می‌دهیم.

خداوند می‌فرماید: (ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَدِّهِمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ) (نحل: ۱۲۵)

با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به (شیوه ای) که نیکوتر است مجادله نمای در حقیقت، پروردگار تو به [حال] کسی که از راه او منحرف شده داناتر، و او به [حال] راهیافتگان [نیز] داناتر است.

در این آیه خداوند شیوه‌های تبلیغ مفاهیم دینی را برای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیان می‌کند. پیامبران الهی با الگو گیری از این آیات و به کار گیری استدلال و موعظه و مجادله احسن به تبلیغ دین پرداختند. پیامبران با استفاده از این روش ها توانستند مفاهیم دین را به بهترین صورت برای مخاطبانشان تبلیغ و بیان کنند.

در این آیه حکمت و مجادله احسن را می‌توان همان روش اکتشافی تعلیم انبیاء بیان کرد. زیرا حکیم به معنی کسی که کار درست و سنجیده انجام می‌دهد و مجادله احسن یعنی نیکوترین روش برای تبلیغ مفاهیم دینی. بنابراین هر دو معنا در مفهوم اکتشاف نهفته است. علامه طباطبایی در این مورد سخن قابلی دارد. او می‌گوید: «معنی حکمت به معنای اصابه حق و رسیدن به آن به وسیله علم و عقل است، و موعظه به این معنا تفسیر شده که کارهای نیک طوری یادآوری شود که قلب شنونده از شنیدن آن بیان، رقت پیدا کند و در نتیجه تسلیم گردد. و اما جدال عبارت از سخن گفتن از طریق نزاع و غلبه جویی است.

دقت در این معانی این مهم را به دست می‌دهد که مراد از حکمت، حجتی است که حق را نتیجه دهد آن هم طوری نتیجه دهد که هیچ شک و وهن و ابهامی در آن نماند و موعظه عبارت از بیانی است که نفس شنونده را نرم و قلبش را به دقت در آورد، و آن بیانی خواهد بود که آنچه مایه صلاح حال شنونده است از مطالب عبرت‌آور که آثار پسندیده و ثنای جمیل دیگر آن را در پی دارد، دارا باشد. و جدال عبارت است از دلیلی که صرفاً برای منصرف نمودن خصم از آنچه که بر سر آن نزاع می‌کند بکار برود، بدون اینکه خاصیت روشنگری حق را داشته باشد، بلکه عبارت است اینکه آنچه را که خصم خودش به تنهایی و یا او و همه مردم قبول دارند بگیریم و با همان ادعایش را رد کنیم.» (طباطبایی، محمدحسین، ج ۱۲، ص ۵۳۴)

مقید ساختن «موعظه» به «حسنه» شاید اشاره به آن است که اندرز در صورتی مؤثر می‌افتد که خالی از هر گونه خشونت، برتری جویی، تحقیر طرف مقابل، تحریک حس لجاجت او و مانند آن

از جمله حفظ حرمت بوده باشد و قرآن کریم هر مجادل‌های را برای دعوت به حق نمی‌پذیرد و تنها جدال احسن را برای دعوت و تبلیغ معرفی می‌کند. بدیهی است مجادله و مناظره نیز هنگامی مؤثر می‌افتد که «بِأَلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» باشد، حق و عدالت و درستی و امانت و صدق و راستی بر آن حکومت کند و از هر گونه توهین و تحقیر و خلاف‌گویی و استکبار خالی باشد، و خلاصه تمام جنبه‌های انسانی آن حفظ شود. (مکارم شیرازی، نمونه، ج ۱۱، ص ۴۵۷)

آیت الله مکارم شیرازی در ذیل معنای کلمه حکمت و تقارب معنایی آن با مفهوم اکتشاف می‌نویسد: «حکمت به معنی علم و دانش و منطق و استدلال است و در اصل به معنی منع آمده و از آنجا که علم و دانش و منطق و استدلال مانع از فساد و انحراف است، به آن حکمت گفته شده و به هر حال نخستین گام در دعوت به سوی حق استفاده از منطق صحیح و استدلال‌ات حساب شده است و به تعبیر دیگر دست انداختن در درون فکر و اندیشه مردم و به حرکت در آوردن آن و بیدار ساختن عقل‌های خفته و کشف استدلال‌ات درونشان نخستین گام محسوب می‌شود.» (همان، ج ۱۱ ص ۴۵۵)

۴. گستره روش اکتشافی انبیاء

در این جستار مواردی از موضوعاتی که انبیاء در انتقال مفاهیم دینی به پیروان و مخاطبان خویش بیان داشته‌اند، را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۴-۱. نفی بت پرستی

یکی از تعالیم مشترک همه انبیاء نفی بت پرستی در جامعه است که به روش‌های مختلفی از جمله روش اکتشافی در جامعه اجراء شده است. در ادامه روش اکتشافی نفی بت پرستی توسط انبیاء را در قرآن و عهدین مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۴-۱-۱. نفی بت پرستی در قرآن

حضرت ابراهیم (علیه السلام) برای اینکه پدر و سایر بت پرستان را از نامعقول بودن کارشان آگاه کند از آنان سوال می‌کند که این مجسمه‌های بی روح و بت‌های بی اثر که می‌پرستید و عمری را در پرستش آنها صرف کرده اید چیست؟ آنان در پاسخ می‌گویند: چون پدران ما بت‌ها را پرستش کرده‌اند؛ ما هم چنین می‌کنیم. حضرت ابراهیم (علیه السلام) می‌فرماید: شما و پدرانان در گمراهی

آشکاری هستید. (إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاقِبُونَ ﴿۵۴﴾ قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ ﴿۵۵﴾ قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) (انبیاء: ۵۴-۵۵) آنان از وی بر علیه شرک و اثبات توحید حجت و دلیل می‌خواهند و می‌گویند: آیا بر علیه شرک و اثبات توحید حجت قاطعی داری و یا اینکه ما را به بازیچه گرفته‌ای؟ وی در پاسخ می‌گوید: خدای شما همان خدایی است که آفریننده آسمان و زمین است و من بر این سخن به یقین گواهی میدهم و با هر تدبیری بتوانم درباره بت‌های شما خواهم اندیشید. (انبیاء: ۵۷-۵۵) از این رو بعد از اینکه بت پرستان در یک روز تعطیل از بتخانه رو گردانیدند و از شهر خارج شدند وارد آنجا شد و به جز بت بزرگ، همه را شکست، به سراغ وی آمده و او را در جمع مردم حاضر کردند تا از کرده خود جواب گوید.

در اینجا بین آنها و ابراهیم (علیه السلام) مجادل‌های صورت گرفت که شنیدنی است: بت پرستان گفتند: ای ابراهیم، آیا تو با خدایان ما چنین کردی و آنها را شکستی؟ وی در پاسخ گفت: بت بزرگ آنها را شکسته است و برای اطمینان می‌توانید از او بپرسید! در اینجا بود که بت پرستان رو به یکدیگر کردند و به ستمکاری خود اعتراف نموده و سپس در مقابل ابراهیم (علیه السلام) سر به زیر انداختند و گفتند تو میدانی که این بتها نمی‌توانند حرف بزنند.

حضرت ابراهیم (علیه السلام) نیز از این موقعیت استفاده کرد و فرمود: آیا خدایی را که هر نفع و

ضرری به دست اوست رها می‌کنید و بت‌هایی را می‌پرستید که هیچ نفی و ضرری برای شما ندارند؟ اف بر شما و بت‌های شما چرا تعقل نمی‌کنید؟ (قَالُوا ءَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتِنَا يَا اِبْرَاهِيمُ ﴿۶۷﴾ قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسَلُّوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ ﴿۶۸﴾ رَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ ﴿۶۹﴾ ثُمَّ نَكَسُوا عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ ﴿۷۰﴾ قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ ﴿۷۱﴾ أَفَلَا تَعْقِلُونَ) (انبیاء: ۶۷-۶۲)

حضرت ابراهیم برای اینکه به بت پرستان بفهماند که از بت‌ها هیچ کاری ساخته نیست و این‌ها مجسمه‌ای بیش نیستند، از روش ادراکی استفاده کرد و بت‌ها را شکست و از بت پرستان خواست تا موضوع را از بت بزرگ جويا شوند. لیکن این روش تعلیم حضرت ابراهیم (علیه السلام) بود که بت پرستان به خودشان آمدند، سرشان را پایین انداختند و فهمیدند که برای بت‌ها حتی حرف زدن هم مقدور نیست، چه برسد به اینکه خدا باشند، و حاجت‌ها را برآورده سازند. ولی بت پرستان تاب تحمل چنین برهانی را نداشتند و به زور و خشونت متوسل شدند.

«اینگونه تعبیرات در مخاصمات و مناظرات بسیار است، پس معنای آیه این است که: ابراهیم گفت: " از شاهد حال که همه بت ها خرد شده اند، و تنها بزرگشان سالم مانده، بر می آید که شکستن بت ها کار همین بت بزرگ باشد"، این را به آن جهت گفت، تا زمینه برای جمله بعدی فراهم شود که گفت: " از خودشان بپرسید و اینکه اثبات کند از بت ها هیچ چیز ساخته نیست.» (طباطبایی، محمدحسین، ج ۱۴، ص ۴۲۴)

همچنین در جواب حضرت ابراهیم به بت پرستان می‌فرمایند: «یعنی به عقل خویش مراجعه کردند و به اندیشه فرو رفتند و به صدق گفتار ابراهیم پی بردند و از جوابش عاجز ماندند. از این رو خداوند سخن حق را بر زبانشان جاری کرده، گفتند: شما در سؤال از این مرد ستمکارید. خدایان حاضرند، از خودشان بپرسید. ثُمَّ نَكِسُوا عَلَى رُؤْسِهِمْ: سپس سر به زیر انداختند. زیرا متحیر شدند و دانستند که خدایان سخن نمی‌گویند و خودشان به خطای خویش اعتراف کرده، گفتند جمادات حرف نمی‌زنند لیکن چگونه مستحق عبادت هستند.» (ر.ک: طبرسی، فضل بن حسن، ج ۱۶، ص ۱۴۰؛ زحیلی، وهبه بن مصطفی، ج ۱۷، ص ۸۰)

۴-۱-۲. نفی بت پرستی در کتب مقدس

در انجیل برنابا فرازهایی از این داستان نقل شده است جمله: «و چون همه کس از هیکل باز گشتند کاهنان، هیکل را قفل زدند پس آن وقت ابراهیم تبر را گرفت و قوام همه بتان را قطع نمود. مگر خدای بزرگ بعل را پس تبر را نهاد نزد قوام. او میان خرده‌های پیکرانی که قطعه قطعه ریخته شده بودند، زیرا که قدیم العهد و تألیف شده از اجزا بودند و چون ابراهیم از هیکل بیرون می‌شود جماعتی از مردم او را دیدند، پس گمان نمودند که او داخل شده تا چیزی از هیکل بدزدد، پس او را گرفتند و چون او را به هیکل رساندند و دیدند که خدایان ایشان قطعه قطعه شده ناله کنان فریاد زدند: زود باشید ای قوم و باید بکشیم آن را که خدایان ما را کشته پس قریب ده هزار مرد با کاهنان به سوی آنجا رخ نمودند و از ابراهیم پرسیدند از علتی که خدایان آنها شکسته شده است. ابراهیم گفت بدرستی که شما کودکان هستید.

مگر انسان خدا را می‌کشد. به درستی که خدای بزرگ آن ها را شکسته است مگر نمی‌بینید تبر بر گردن اوست. پس قوم مقدار بزرگی از هیزم جمع کردند. و حضرت ابراهیم را در هیزم

گذاشتند و آتش را روشن کردند و خداوند به واسطه فرشته، آتش را برای حضرت ابراهیم سرد کرد.» (انجیل برنابا، فصل ۲۸: ۸۶-۸۷)

در قرآن و در انجیل برنابا بر این حرکت و شیوه تعلیمی حضرت ابراهیم (علیه السلام) سخن به میان آمده است، که تقریباً این داستان در قرآن و انجیل بسیار شبیه هم هستند. و نکته قابل تأمل هردو داستان شیوه عملی و ادراکی حضرت ابراهیم بود. که به بت پرستان فهماند، چیزی که آنها خدای خویش قرار داده اند، جماداتی بیش نیستند و مالک هیچ ضرر و فایده ای نخواهند بود، بنابراین نمی توانند خدا باشند.

۴-۲. نفی الوهیت از غیر خداوند

یکی دیگر از روش های تعلیم اکتشافی انبیاء در جامعه، نفی الوهیت از غیر خداوند است.

۴-۲-۱. نفی الوهیت از غیر خداوند در قرآن

حضرت ابراهیم (علیه السلام) در جدل با مشرکان برای اینکه نشان دهد بت پرستی آنها از روی دلیل و منطق نیست با آنها همگام و همراه شده و چند پیش فرض را بیان می کند و به ظاهر خورشید ستاره و ماه را خدای خود می خواند و در نهایت به طریقی معقول از آنها جدا شده و متوجه می کند که آنچه افول و زوال داشته باشد نمی تواند به عنوان پروردگار مورد پرستش و ستایش قرار گیرد. در قرآن آمده است.

(فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَيْنَ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ ﴿۷۶﴾ فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ ﴿۷۷﴾) (انعام: ۷۶-۷۷) پس چون شب بر او پرده افکند، ستاره ای دید؛ گفت: این، پروردگار من است. و آن گاه چون غروب کرد، گفت: من غروب کنندگان را دوست ندارم و چون ماه را در حال طلوع دید، گفت: این، پروردگار من است؛ آن گاه چون ناپدید شد، گفت: اگر پروردگارم مرا هدایت نکرده بود، قطعاً از گروه گمراهان بودم پس چون خورشید را دید گفت این پروردگار من است این بزرگتر است. پس چون ناپدید شد، گفت ای قوم همانا من بیزارم از آنچه شما به خداوند شرک می ورزید.

حضرت ابراهیم (علیه السلام) با این روش اکتشافی تعلیم و انتقال مفاهیم می‌خواهد برای مشرکان این را ثابت کند که خداوند آن ذاتی است که نباید لحظه‌ای از موجودات دور باشد یا اینکه لحظه‌ای حاضر و لحظه‌ای غایب باشد. بلکه باید همیشه حاضر و ناظر باشد.

قرار داشتن آیه «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَ...» (انعام: ۷۵) در بین آیات متضمن حجت، خود دلیل روشنی است، بر اینکه حجت مزبور از مشهودات ملکوتی ابراهیم، که ملاک یقین به خدا و آیات اوست گرفته شده است، اما امام رضا (علیه السلام) در تفسیر جمله «لَا أُحِبُّ الْأَفْلِينَ» می‌گوید: که ابراهیم (علیه السلام) گفت: آفل را دوست ندارم، زیرا افول از صفات حادث است، نه از صفات قدیم. (فیض کاشانی، محسن، ج ۲، ص ۱۳۴)

البته این بدان معنا نیست که پایه استدلال افول حادث است، بلکه پایه استدلال همان عدم حب است، و در بیان معیار عدم حب می‌گوییم: افول از صفات حادث است و حادث سزاوار آن نیست که متعلق حب انسان قرار گیرد. افول حرکت است و هر حرکتی محرکی دارد و سلسله محرک‌ها به ناچار باید به یک محرک غیر متحرک پایان یابد و آن ذات باری تعالی است. (طباطبایی، محمدحسین، ج ۷، ص ۱۹۶) صاحب تفسیر کشف الاسرار و تفسیر قرطبی پایه استدلال را افول حادث دانسته و وجه دلالت آن بر نفی ربوبیت اجرام آسمانی را دلالت افول برحدوث و امکان و در نتیجه نیاز آفل به محدث و واجب الوجود بالذات دانسته‌اند. (میبدی، احمدبن ابی سعد، ج ۳، ص ۴۰۹؛ قرطبی، اسماعیل، ج ۷، ص ۱۸)

افول، حرکت است و حرکت متوقف بر متحرک و هر متحرک حادث است و هر حادث به قدیم نیاز دارد. (ر.ک: رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر، ج ۱۳، ص ۵۲) با توجه به آنچه بیان شد می‌توانیم استدلال حضرت ابراهیم (علیه السلام) را به صورت زیر بیان کنیم.

۱. پروردگار و مربی موجودات، باید همیشه ارتباط نزدیک با مخلوقات خود داشته باشد و لحظه‌ای نیز از آنها جدا نشود. بنابراین، چگونه موجودی که غروب می‌کند و ساعت‌ها نور خود را می‌چیند و از بسیاری موجودات به کلی بیگانه می‌شود، می‌تواند پروردگارت و رب آنها باشد.

۲. موجودی که دارای غروب و طلوع است، اسیر چنگال قوانین است و چیزی که خود محکوم این قوانین است، چگونه می تواند حاکم بر آنها و مالک آنها باشد. او خود مخلوق ضعیفی است که باید در چارچوب قوانینی که کمترین تخلف در آنها راه ندارند، حرکت کند.

۳. موجودی که دارای حرکت است، حتماً موجود حادثی خواهد بود؛ زیرا همان طور که مشروحاً در فلسفه اثبات شده، حرکت، همه جا دلیل بر حدوث است؛ زیرا حرکت خود یک نوع وجود حادث است و چیزی که در معرض حوادث است، یعنی دارای حرکت است و نمی تواند یک وجود ازلی و ابدی باشد. (مکارم شیرازی، نمونه، ج ۵، ص ۳۱۳ و ۳۱۴)

با توجه به آنچه بیان شد. حضرت ابراهیم با این حرکت خویش خواست الوهیتی که بت پرستان و مشرکان نسبت به ماه و ستارگان داشتند نفی کند. و با یکسان کردن خویش در صف آنها، با آوردن استدلال از آنها دوری کرد و به سوی پروردگار که همیشه حاضر و ناظر و قابلیت الوهیت دارد متوجه شد.

۴-۲. نفی الوهیت از غیر خداوند در انجیل

در انجیل برنابا آمده است: «حضرت ابراهیم آن وقت به دور خویش نگرست و نظر در ستارگان و ماه و خورشید انداخت، پس گمان نمود آنها خدایند، و لیکن پس از اندیشه نمودن در تغییرات و حرکات آنها فرمود که واجب است که پر خدا حرکت عارض نشود.» (انجیل برنابا، فصل ۲۹، ص ۸۷) در تورات سخنی از این جریان نیامده است. با توجه به آنچه بیان شد نتیجه می-گیریم، حضرت ابراهیم با این پیش فرض و روش تعلیمی خویش این درس را به بت پرستان فهماند، که خداوند آن ذاتی است، که باید همیشه حاضر و ناظر بوده باشد. نه اینکه لحظه ای حاضر و لحظه ای غایب باشد و همچنین آن ذاتی است که حرکت بر آن عارض نمی شود و محدود در زمان و مکان نیست و حادث نیست.

۵-۲. اثبات معاد

یکی دیگر از موضوعات تعلیم اکتشافی انبیاء در جامعه، اثبات معاد بر مخاطبانش است.

۵-۲-۱. اثبات معاد در قرآن

حضرت ابراهیم از خداوند می خواهد تا به وی چگونگی زنده شدن مردگان را نشان دهد در قرآن کریم آیه ۲۶۰ سوره بقره به این موضوع اشاره شده است؛ (وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ

تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِنْ لِيُطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِيَنَّكَ سَعْيًا وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ) ابراهیم گفت: ای پروردگار من، به من بنمای که مردگان را چگونه زنده می‌سازی گفت: آیا هنوز ایمان نیاورده‌ای؟ گفت: بلی، و لکن می‌خواهم که دلم آرام یابد. گفت: چهار پرنده بگیر و گوشت آنها را به هم بیامیز و هر جزئی از آنها را بر کوهی بنه. پس آنها را فراخوان. شتابان نزد تو می‌آیند، و بدان که خدا پیروزمند و حکیم است.

این درخواست حضرت ابراهیم (علیه السلام) از روی ضعف ایمانی وی نبوده است، بلکه این درخواست حضرت ابراهیم (علیه السلام) روش تعلیمی وی برای قوم خود بوده که به قدرت خداوند پی ببرند و زنده کردن مردگان توسط خداوند و پی بردن به معاد و جهان آخرت، بهتر در ذهن قوم حضرت ابراهیم (علیه السلام) جای بگیرد و قوم او از بت پرستی به سوی خداپرستی رجوع کنند. زیرا از بت هیچ کاری ساخته نیست، در صورتی که خداوند به راحتی مردگان را زنده می‌کند.

حضرت ابراهیم از خداوند در خواست نشان دادن زنده شدن مردگان را کرده است تا موضوع معاد و جهان آخرت بهتر در قوم آن حضرت نمود پیدا کند. و بدین ترتیب مردم بهتر مطمئن بشوند و ایمان آنها نسبت به معاد تقویت شود. (ر.ک؛ فیض کاشانی، محسن، ج ۱، ص، ۲۹۳)

در این زمینه روایتی از امام رضا (علیه السلام) است که خداوند حضرت ابراهیم را خلیل خویش قرار می‌دهد و خواسته وی را اجابت می‌کند. قال الرضا (علیه السلام): «إن الله تبارك و تعالیٰ كان أوحى إلى إبراهيم (علیه السلام): أنى اتخذ من عبادى خلیلاً، إن سألنى إحياء الموتى أحبته، فوقع فى نفس إبراهيم (علیه السلام) أنه ذلک الخلیل. و قال الله و اذ قال ابراهیم...» (بحرانى، هاشم، ج ۱، ص، ۵۳۶)

در تفسیر محاسن التأویل به نکته ای جالب ذیل این آیات اشاره شده مبنی بر اینکه حضرت ابراهیم به خاطر اینکه نفوس بشریت را به قدرت خداوند آگاه کند، چنین درخواستی را نموده است. وی می‌نویسد: «... فإن تظاهر الأدلة أسکن للقلوب و أزيد للبصيرة و اليقين. و قد ذهب الجمهور إلى أن إبراهيم عليه الصلاة و السلام لم يكن شكاً فى إحياء الموتى قط. و إنما طلب المعاينة لما جبلت عليه النفوس البشرية من رؤية ما أخبرت عنه» (قاسمی، محمد جمال الدین، ج ۲، ص ۱۹۹)

۲-۲-۵. استدلال به اثبات معاد در کتب مقدس

در تورات آیه ای در این زمینه وجود دارد که خداوند به حضرت ابراهیم (علیه السلام) دستور می‌دهد. یک گوساله سه ساله ماده، یک بز ماده سه ساله، یک قوچ سه ساله، یک قمری و یک کبوتر بگیرد. آنها را سر ببرد، هر کدان را از بالا تا پایین دو نصف کند، و پاره‌های هر کدام از آنها را در مقابل هم بگذارد؛ ولی پرنده‌ها را نصف نکند. ابراهیم چنین کرد و لاشخورهایی را که بر اجساد حیوانات می‌نشستند، دور می‌کرد. (عهد قدیم، قسمت ۱۵، ۹-۱۱)

۳-۲-۵. وجه تفاوت

با توجه به آنچه بیان شد، این قسمت تورات با قرآن متفاوت است. در قرآن تنها از چهار پرنده نام برده شده است، و اسم آنها در قرآن ذکر نشده اما مفسران این چهار پرنده را خروس، مرغ آبی، کبوتر و طاووس می‌دانند. در حالی که این جریان در سفر پیدایش با قرآن تفاوت دارد. در این سفرگوساله ماده و بز و قوچ همراه دو پرنده آمده است. اما نکته قابل تعلیم و قابل تأمل اصل داستان است، که در آن حضرت ابراهیم از خداوند درخواست می‌کند تا زنده شدن مردگان را به وی بنمایاند. لیکن خداوند به آن حضرت طبق سوال او زنده شدن مردگان را با کشتن چند پرنده و سپس زنده شدن آن توسط خداوند را به وی نمایاند.

پیام تعلیمی و ادراکی این درخواست حضرت ابراهیم را می‌توان طبق نظریات تفسیری که در قبل بیان شد. یادآوری معاد و روز رستاخیز، نشان دادن قدرت خداوند به بت پرستان، اعتراف به حقانیت خداوند، و پی بردن در آسمان‌ها و زمین و چگونگی خلق آن و در نهایت تسلیم شدن در برابر خداوند و پرستش او دانست.

۳-۵. فی ربوبیت از غیر خداوند

از دیگر موضوعات مورد اکتشاف در تعلیم انبیاء نفی ربوبیت از غیر خداوند است. یعنی اینکه رب و مربی واقعی غیر از خداوند وجود ندارد.

۱-۳-۵. نفی ربوبیت از غیر خداوند در قرآن

حضرت ابراهیم (علیه السلام) در مقام اثبات توحید ربوبی پروردگار عالم در برابر نمرد که برای خود مقام ربوبی قائل بود به مجادله برخاست و با استدلال روشن وی را سرافکنده و مبهوت گرداند، به گونه ای که دیگر نتوانست به جدال با ابراهیم ادامه دهد. در قرآن آمده (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ

حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الضَّالِّينَ) آیا از [حال] آن کس که چون خدا به او پادشاهی داده بود [و بدان می‌نازید، و] با ابراهیم درباره پروردگارش محاجه [می] کرد، خبر نیافتی؟ آن گاه که ابراهیم گفت: «پروردگار من همان کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند.» گفت: «من [هم] زنده می‌کنم و [هم] می‌میرانم.» ابراهیم گفت: «خدا [ی من] خورشید را از خاور برمی‌آورد، تو آن را از باختر برآور.» پس آن کس که کفر ورزیده بود مبهوت ماند. و خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی‌کند. (بقره: ۲۵۸)

ابراهیم (علیه السلام) در پاسخ وی که از خدای او سوال کرده بود گفت: ... ربی الذی یحیی و یمیت ... و نمرود هم گفت: ... قال انا احی و امیت ... ابراهیم (علیه السلام) دید که وی مفهوم احیاء و اماتة را متوجه نشده است. زیرا منظور از اماتة عبارت است از بیرون آوردن روح از بدن بدون اینکه جراحی به بدن وارد شود. اما نمرود برای اثبات ادعای خود کسی را کشت و دیگری را آزاد کرد و به خیال خود از مرگ نجات داد. اینجا بود که ابراهیم (علیه السلام) از این استدلال به استدلال دیگر متوجه شد و فرمود: ... فان الله یأتی بالشمس من المشرق فات بها من المغرب ... و آن کافر در جواب وی دچار عجز شد و متوجه شد که به عنوان یک خدای خیالی از عوض کردن مسیر طلوع و غروب خورشید ناتوان است و در قلمرو او اموری اتفاق می‌افتد که از اختیار وی بیرون است. (طوسی، محمد بن حسن، بی تا، ج ۲، ص ۳۱۷)

همانطور که دیدیم حضرت ابراهیم برای اینکه ثابت کند، تنها خداوند است که زنده می‌کند و می‌میراند و تنها او اله بر حق است، به این استدلال پرداخت که خداوند زنده می‌کند و می‌کشد. و چون نمرود گفت من هم چنین می‌کنم، حضرت ابراهیم (علیه السلام) فرمود خدای من خورشید را از مشرق به مغرب می‌برد. اینجا بود که نمرود بهت زده شده فهمید هیچ چیزی از دستش ساخته نیست. حضرت ابراهیم با این حرکتش نوعی تعلیم اکتشافی به نمرود آموخت که خداوند باید چنین ذاتی باشد، که چنین قدرتی داشته باشد. با این استدلال و روش تعلیمی حضرت ابراهیم (علیه السلام) بود که نمرود مبهوت شد و فهمید که خداوند کسی دیگر است که هیچ عیب و نقصی ندارد. اما به دلیل لجاجتی که داشت باز هم قبول نکرد.

آل غازی می‌گوید: وقتی حضرت ابراهیم گفت پروردگار من کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند. نمرود بدون اینکه این حرف را بفهمد گفت من هم زنده می‌کنم و می‌میرانم. در صورتی که سخن حضرت ابراهیم از اصل وجود انسان از خاک و زنده کردن او از عدم است نه اینکه از زندان آزاد کند، لیکن نمرود به خاطر حماقتی که داشت حضرت ابراهیم به استدلال دیگری متوجه شد. اینجا بود که نمرود بهت زده شد و فهمید که خداوند کسی دیگر است که هیچ نقصی ندارد. و نمرود به خاطر لجاجت و ستمگری باز هم ایمان نیاورد. (ر.ک: آل غازی، عبدالقادر، ج ۵، ص ۲۳۰)

زندگی بخشیدن و می‌راندن صفت حقیقی خداوند است و نمرود به خاطر کم فهمیش گفت من زنده می‌کنم و می‌میرانم. و وقتی حضرت ابراهیم گفت خدای من کسی است که خورشید را از مشرق به مغرب می‌برد. نمرود بهت زده شد. و حضرت ابراهیم با این استدلالش درس تعلیم شناخت خداوند را داد. ولی نمرود به خاطر ستمگری که داشت باز هم در مقابل حق تسلیم نشد. (ر.ک. سید قطب، محمد، ج ۱، ص ۲۹۸) در کتب مقدس از محاجه حضرت ابراهیم با نمرود سخنی به میان نیامده است.

۳-۶. استدلال بر اثبات توحید

یکی از موضوعات اصلی و اساس در دعوت تمامی انبیاء استدلال آنها برای اثبات توحید و یگانگی خداوند است، که یک سوم از مطالب قرآن کریم به آن اختصاص یافته است.

۱-۳-۶. استدلال بر اثبات توحید در قرآن

مورد دیگر گفت و گویی است که بین حضرت یوسف و رفیق زندانی وی روی داده است وی آنجا در بحث با همراه خود درباره اثبات وجود خداوند قاهر و متعال و اینکه فقط او قابل پرستش است می‌گوید:

(يَا صَاحِبِ السِّجْنِ أَرَأَيْتَ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ. مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَنٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ) (يوسف: ۴۰-۳۹)

ای دو رفیق زندانیم، آیا خدایان پراکنده بهترند یا خدای یگانه مقتدر؟ شما به جای او جز نامهایی [چند] را نمی‌پرستید که شما و پدرانتان آنها را نامگذاری کرده اید، و خدا دلیلی بر

[حقانیت] آنها نازل نکرده است. فرمان جز برای خدا نیست. دستور داده که جز او را نپرستید. این است دینِ درست، ولی بیشتر مردم نمی دانند.

در پایان آیه ۳۹ از عبارت (ام الله الواحد القهار) فهمیده می‌شود که خداوند قاهر از بین برنده تفرقه است و خداوند ذاتاً "نباید دوتا باشد. بنابراین این طرز بیان حضرت یوسف در واقع تعلیم آن حضرت از طریق روش اکتشافی و شهودی است، مبنی بر اینکه اگر در جهان بیش از یک خدا وجود داشته باشد، عالم به طرف فساد و نابودی کشیده می‌شود. زیرا تجربه نشان داده است، که هیچ گاه دو قدرت در رأس یک حکومت موفق نمی‌شوند. بلکه با وجود یک قدرت نظم در جهان بر قرار می‌شود و تعدد خدایان باعث تعدد افکار و در نهایت فساد در عالم می‌شود. (ر.ک؛ طوسی، محمد بن حسن، بی‌تا، ج ۶، ص ۱۴۲)

تورات در سفر پیدایش به صورت خلاصه از زندانی شدن حضرت یوسف خبر می‌دهد. اما از روش تعلیمی او سخنی به میان نیامده است. در تورات آمده است (...فوطیقار چون سخنان زنش را در مورد حضرت یوسف شنید، وی را به زندانی که سایر زندانیان پادشاهان در آن زندان بودند انداخت. در آنجا هم خداوند با یوسف بود و هم او را برکت می‌داد، و وی را مورد لطف رئیس زندان قرار داد. طولی نکشید که رئیس زندان وی را مشمول اداره زندان کرد. و زندانیان تحت نظر حضرت یوسف بودند.) (تورات، سفر تکوین، قسمت ۳۹: ۲۲-۱۹).

قرآن در مورد حضرت یوسف به صورت مفصل در سوره ای جداگانه سخن گفته است. در حالی که در تورات به کلیاتی که قرآن آنها را می‌پذیرد، در مورد حضرت یوسف اشاره دارد. تورات زندان شده حضرت یوسف را می‌پذیرد. اما در جزئیات ایامی که حضرت یوسف زندان بوده است، سخنی نمی‌گوید. ولی قرآن در این باره می‌فرماید: که حضرت یوسف در زندان به محاجه با رفیق زندایش می‌پردازد، و خداوند را به او می‌نمایاند. و شرک و بت پرستی را نفی می‌کند.

پیام دیگر این روش تعلیم حضرت یوسف به رفیق زندانش این است. که انبیاء در هیچ صورتی و در هیچ زمان و مکانی از ارشاد و راهنمایی مردم روی گردان نبوندند، حتی در زندان. از هر روش ممکن مانند: تمثیل، روش های تعلیمی و اکتشافی، استدلال و ... استفاده می‌نمودند.

۶-۳-۲. نفی مالکیت مطلق از غیر خدا در قرآن

پیامبر سَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از طرف خداوند با بت پرستان مواجه می‌کند. ایشان در این محاجه از یک استدلال برای اینکه از بت‌ها هیچ کاری ساخته نیست؛ استفاده می‌کند و آن اینکه بت‌هایی را که شما می‌پرستید، مالک هیچ ضرر یا نفعی نیستند و هیچ توانایی از خودشان ندارند؛ بلکه خود مجسمه‌های بی‌روح هستند.

(قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ) (مائده: ۷۶)

بگو؛ آیا جز الله خدای دیگری را که برای شما مالک هیچ سود و زیانی نیست می‌پرستید و حال آنکه الله شنوا و داناست خداوند از پیامبر سَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خواهد که از این روش تعلیم به بت پرستان، استفاده کند تا آنها به خودشان بیایند، که هیچ کاری از دست بت‌ها ساخته نیست و آنان توان ضرر یا نفع رساندن ندارند؛ پس خدائی قابل ستایش است که بتواند حاجت و نیاز تمام کسانی که وی را عبادت می‌کنند برآورده می‌سازد. صاحب تفسیر روشن در تبیین معنای عبادت و بندگی خداوند می‌نویسد:

«و از این لحاظ فرمود: لا یملک لکم ضراً و لا نفعاً، که منظور در مقام الوهیت و عبودیت حقیقی؛ مالک بودن به سود و زیان است، نه مطلق سود و زیان رسانیدن و همچنین مالک بودن مطلق در نفع و ضرر بأصل وجود در حال تکوین و بقاء وجود است و این معنی منحصر است به خداوند واجب نامحدود قدیم مطلق و مالکیت؛ عبارت است از تسلط داشتن و مالک مطلق کسی است که در همه مراحل وجود و زندگی و از هر جهت (تکویناً، إبقاءً، و ادامه زندگی، احتیاج به اسباب و وسائل زندگی) تسلط و حکومت داشته باشد.» (مصطفوی، حسن، ج ۷، ص ۱۸۳)

و همچنین در آیه دیگر به صورت کلی تر اکتشافی بودن تعالیم انبیاء قابل طرح است. (يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاستَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَ لو اجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِن يَسْأَلُهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَأَسْتَفْتِيهِمْ مِنْهُ ضَعْفُ الطَّالِبِ وَ الْمَطْلُوبِ) (حج: ۷۳)

ای مردم، مثلی زده شد. بدان گوش دهید. کسانی که آنها را به جای الله به خدایی می‌خوانید، اگر همه گرد آیند مگسی را نخواهند آفرید و اگر مگسی چیزی از آنها برباید بازستاندنش را نتوانند. طالب و مطلوب هر دو ناتوانند.

این آیه، با استفاده از روش تعلیمی و اکتشافی انبیاء، ربوبیت و مالکیت از غیر خداوند دفع شده است. چه اینکه علت عبادت خداوند این است که وی خالق است. در صورتی که بت و هر چیز غیر بت که مشرکان پرستش می‌کردند، توانایی خلق یک مگس را ندارند، چه برسد به خلق انسان. این استدلال تعلیم دیگری به بت پرستان است مبنی بر اینکه غیر خدا توانایی خلق کوچکترین موجودی را ندارد.

۳-۷. اثبات نبوت

یکی از موضوعات مورد اکتشاف در تعالیم انبیاء اثبات نبوت خودشان است. پیامبران با اقامه دلیل و برهان خودشان را از طرف خداوند پیامبر معرفی می‌کردند.

۱-۳-۷. اثبات نبوت در قرآن

(وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ) (اعراف: ۱۱۷)

و به موسی وحی کردیم که عصای خود را بیفکن به ناگاه دیدند که همه جادوهایشان را می‌بلعد.

و همچنین آیات ۱۱۰ تا ۱۲۰ مشرکان به حضرت موسی (علیه السلام) لقب ساحر دادند و گفتند ساحران را بیاورید به مقابله حضرت موسی (علیه السلام) تا وی را شکست دهند. بنابراین ساحران از هر سو جمع شدند و حضرت موسی را به مبارزه طلبیدند و در یک میدان بزرگ جمع شده و حضرت موسی هم در میان آنها بود. آنها اول از حضرت موسی خواستند تا هر چه دارد رو کند. حضرت موسی رو به سوی مشرکان کرد و فرمود: اول شما هر چه دارید بیاورید. مشرکان چوب‌هایشان را به زمین انداختند و چوب‌های آنها در نظر مردم تبدیل به مار شد و در واقع آنها چشم‌های مردم را جادو کرده بودند.

و بعد از این بود که حضرت موسی (علیه السلام) عصایش را به زمین انداخت ناگهان عصای حضرت موسی به امر خداوند تبدیل به اژدهای بزرگی شد. که تمام سحرهای آنها را بلعید و در یک لحظه نابود کرد. اینجا بود که ساحران فهمیدند حضرت موسی ساحر نیست. بلکه پیامبر خداست و از طرف او مبعوث شده است. با این کار بود که ساحران مقلوب شده و به خدای حضرت موسی و هارون ایمان آوردند و نبوت وی را پذیرفته و سر به سجده گذاشتند.

بنابراین با این روش تعلیمی حضرت موسی بود که ساحران در مقابل وی تسلیم شدند و به خداوند ایمان آوردند. البته این روش تعلیمی را خداوند به حضرت موسی آموخت. زیرا ساحران به سحر خود مغرور بودند و خداوند به این وسیله آنها را مقلوب و رسوا ساخت.

باید به این نکته توجه کرد که سحر ساحران دروغ بوده است و در چشم ساحران مار مجسم شده بود و اگر مار هم بود. فقط در حد دیدن نه اینکه توانایی حرکتی را داشته باشند. (ر.ک؛ ابن جوزی، ابوالفرج، ج ۲، ص ۱۴۳) و اینکه در روزی که حضرت موسی (علیه السلام) سحر ساحران را با این روش مقلوب کرد، صف بزرگی از ساحران تشکیل شده بود و آنها مطمئن بودن که موسی شکست خواهد خورد. اما خداوند این روش تعلیم را به حضرت موسی (علیه السلام) وحی کرد، تا حضرت موسی بدین روش ساحران را شکست دهد و این روش بهتر در ذهن ساحران اثر گذاشت تا متوجه شوند که از سحر آنها هیچ کاری ساخته نیست. (ر.ک؛ ثعالبی، عبدالرحمن، ج ۳، ص ۶۴)

۲-۳-۷. اثبات نبوت در کتب مقدس

در کتاب مقدس (تورات) قسمت کتاب خروج این مطلب ذکر گردیده است؛ ولی در قرآن این روش حضرت موسی با تفصیل بیشتری بیان شده است. در سفرخروج آمده است. (آن گاه موسی به خدا گفت اگر بنی اسرائیل مرا نپذیرند و سخنان مرا قبول نکنند و بگویند چگونه بدانیم که خدا بر تو ظاهر شده است، من به آنان چه جواب دهم؟ خداوند از موسی پرسید در دستت چه داری؟ جواب داد عصا. خداوند فرمود آن را روی زمین بینداز. وقتی موسی عصا را بر زمین انداخت، ناگهان عصا به ماری تبدیل شد و موسی از آن فرار کرد. خداوند فرمود دستت را دراز کن و دمش را بگیر. موسی دست خود را دراز کرد و دم مار را گرفت و مار دوباره به عصا تبدیل شد.) (تورات، سفرخروج، ۱-۴)

همانطور که دیدیم این شیوه بیان علاوه بر قرآن در کتب مقدس هم ذکر شده است. اما در کتب مقدس با تفصیل کمتری بیان شده است. این شیوه بیان تعلیمی و اکتشافی هم در کتب مقدس و هم در قرآن آمده است و خداوند به این وسیله پیامبران خود را مقابل دشمنان پیروز می‌گرداند تا به این وسیله دشمنان به حقانیت انبیاء الهی پی ببرند و در مقابل انبیاء تسلیم شوند. این روشی است که انبیاء الهی در مقابل افراد لجوج و مشرک به کار می‌گیرند تا ذهن آنها را به طرف حقانیت خداوند سوق دهند.

نتیجه

حاصل بررسی انجام شده در جستار پیشرو؛ این است که روش اکتشافی تعلیم انبیاء شیوه ای است که از این طریق انبیاء بتوانند مفاهیم الهی را به بهترین وجه به مخاطبانشان انتقال بدهند. در این میان در کتب مقدس و قرآن آیاتی وجود دارند که مبین این شیوه است. برای نمونه می‌توان روش های اکتشافی انبیاء در موضوعاتی همچون توحید، نبوت، معاد، نفی الوهیت و ربوبیت از غیر خداوند و ... اشاره نمود. این روش شیوه ای است که مخاطب می‌تواند خود را در شرایط یاد دهنده قرار دهد و از این طریق می‌توان به واقعیت پی برد. در این روش انبیاء از طریق به کار بردن مقدمات و افعال و حرکات درباره مفهومی خاص، پیام آن مفهوم را به مخاطبان انتقال می‌دهند. در این شیوه خود مخاطب در محور یادگیری قرار می‌گیرد و قدرت یادگیری و عمق فهم مطالب و موضوعات در چنین روشی بسیار مؤثر و کارساز است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

بعد از قرآن کریم

۱. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۰ق.
۲. ابن جوزی، ابوالفرج، زاد المسیر فی علم التفسیر، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۲۲ق.
۳. ابن فارس، احمد، مقایس اللغه، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۰ق.
۴. بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران، بنیاد بعثت، ۱۴۱۶ق.
۵. ثعالبی، عبدالرحمن، جواهرالحسان فی تفسیر القرآن، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ق.
۶. رشیدالدین میبدی، احمد، کشف الأسرار و عدة الأبرار، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱ش.
۷. رابرت فردریک بیلر، کاربرد روان شناسی در آموزش، ترجمه پروین کدیور، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۷ش.
۸. زحیلی، وهبه بن مصطفی، التفسیر المنیر فی العقیده و الشریعة و المنهج، دمشق، دارالفکر المعاصر، ۱۴۱۸
۹. سیف، علی اکبر، روان شناسی پرورشی، تهران، آگاه، ۱۳۸۲ش.
۱۰. سید بن قطب، ابراهیم شاذلی، فی ظلال القرآن، بیروت، دارالشروق، ۱۴۱۲ق.
۱۱. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش.
۱۲. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه سیدمحمد باقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه، ۱۳۷۴ش.
۱۳. طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۱۴. فخرالدین رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
۱۵. فیض کاشانی، ملا محسن، تفسیر الصافی، تهران، انتشارات الصدر، ۱۴۱۵ ق
۱۶. قرطبی، اسماعیل، الجامع لاحکام القرآن، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ق.
۱۷. قاسمی، محمد جمال الدین، محاسن التاویل، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۸ ق.
۱۸. کتاب مقدس (عهد قدیم و عهد جدید)، انجمن پخش کتب مقدسه، ۱۹۷۵م.

۱۹. مصطفوی، حسن، تفسیر روشن، تهران، مرکز نشر کتاب، ۱۳۸۰ش.
۲۰. ملاحویش آل غازی، عبدالقادر، بیان المعانی، دمشق، مطبعة الترقی، ۱۳۸۲ق.
۲۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الإسلامیة، ۱۳۷۴ ش.





پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی